





دانشکده الهیات و معارف اسلامی (شهید مطهری)

پایان نامه کارشناسی ارشد رشته فلسفه و حکمت اسلامی

عنوان پایان نامه:

چگونگی پیدایش کثیر از واحد در فلسفه اسلامی

استاد راهنما:

حجت الاسلام والمسلمین آقای عزیزانده فیاض صابری

استاد مشاور:

دکتر علیرضا کهنسال

مریم بلالی

زستان ۸۹

با سپاس و تشکر از آقای دکتر فیاض صابری و
آقای دکتر کهنسال که استاد راهنما و مشاور بنده در
این اثر بودند

و تقدیم به مادر عزیزم و همسر مهربانم که در امر
تحصیل من مشقات زیادی را متحمل شدند.



بسمه تعالی .

مشخصات رساله / پایان نامه تحصیلی دانشجویان .

دانشگاه فردوسی مشهد

عنوان رساله / پایان نامه: چگونگی پیدایش کثیر از واحد در فلسفه اسلامی

نام نویسنده: مریم بلالی

نام استاد راهنما: حجت الاسلام والمسلمین آقای عزیزالله فیاض صابری

نام استاد مشاور: دکتر علیرضا کهنسال

رشته تحصیلی: فلسفه و حکمت اسلامی

گروه: فلسفه

دانشکده: الهیات و معارف اسلامی

تاریخ دفاع:

تاریخ تصویب:

تعداد صفحات:

مقطع تحصیلی: کارشناسی ارشد ● دکتری ○

چکیده رساله / پایان نامه :

بنا به قاعده «الواحد لا یصدر عنه الا الواحد» از علت واحد جز واحد صادر نمی‌شود. و از آن جایی که علت العلل اشیاء یعنی واجب‌الوجود از هر جهت واحد است و هیچ کثرتی در او راه ندارد، یعنی وحدت او از قسم وحدت حقیقی حقه است پس از او جز واحد صادر نمی‌شود.

حال در این جا این سؤال مطرح است که پس چگونه از واحد من جمیع الجهات، جهان جسمانی متکثر صادر شده است.

فلاسفه مشاء، اشراق و حکمت متعالیه هر کدام برای حل این مشکل راه‌حلی نشان داده اند و نظام خلقت و چگونگی خلق را به گونه‌ای توجیه نموده اند.

در این رساله به شرح آراء و نظرات این سه مکتب فلسفی پیرامون چگونگی خلق می‌پردازیم.

امضای استاد راهنما:

تاریخ:

کلید واژه:

۱. واحد

۲. صدور

۳. عقل

۴. نور

۵. وجود منبسط

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۹.....	مقدمه
۱۲.....	فصل اول: کلیات
۱۳.....	واحد و کثیر
۱۳.....	معنای واحد و کثیر
۱۴.....	اقسام واحد و کثیر
۱۷.....	بسیط و اقسام آن
۱۷.....	مفهوم بسیط
۱۷.....	اقسام بسیط:
۱۸.....	مراد از واحد بسیط
۱۹.....	علت و معلول
۱۹.....	مفهوم علت و معلول
۲۱.....	علیت در وجود است
۲۵.....	اقسام علت
۲۹.....	سنخیت علت و معلول
۳۱.....	قاعده الواحد:
۳۲.....	مراد از واحد و صدور در قاعده
۳۵.....	برهان قاعده الواحد
۳۶.....	عکس قاعده
۳۷.....	جسم علت جسم نیست

۳۸.....	نفس علت جسم نیست.....
۳۹.....	کثرت عرضی در عالم.....
۴۱.....	فصل دوم: صدور کثیر از واحد از دیدگاه مشائین.....
۴۲.....	عقل اول.....
۴۴.....	جهات کثیر در عقل اول.....
۴۶.....	عقل با بعضی از جهات منشأ جسمی و با بعضی منشأ عقلی شده است .
۵۱.....	ایرادات فخر رازی.....
۵۴.....	نقد و بررسی ایرادات فخر رازی.....
۵۷.....	یک شبهه و دفع آن.....
۵۷.....	پیدایش جهان مادی.....
۶۲.....	فصل سوم: صدور کثیر از واحد از دیدگاه شیخ اشراق.....
۶۳.....	بیان سهروردی بر صدور کثیر بنا بر مسلک مشائین.....
۶۴.....	ایراد شیخ الاشراق بر مسلک مشائین.....
۶۶.....	صادر اول از نورالانوار.....
۶۸.....	عقول طولی.....
۷۰.....	کیفیت صدور کثرت از واحد احد و ترتیب آن.....
۷۰.....	اشراق در انوار طولی.....
۷۳.....	مشاهده.....
۷۳.....	قهر و غلبه.....
۷۵.....	محبت و ذلّ.....
۷۵.....	غنا.....

۷۶	فقر
۷۶	صدور بسیط از مرگب و چگونگی پیدایش عقول عرضی
۷۹	منشأ فلک ثوابت و کواکب آن
۷۹	اثبات ارباب انواع و عقول عرضی
۸۱	نسبت و روابط موجود در عالم انوار
۸۳	قاعده امکان اشرف
۸۶	ایرادات وارده بر نظریه ارباب انواع
۹۰	اقسام انوار
۹۱	عالم مثال و نظر شیخ اشراق در مورد آن
۹۶	تفاوت مثل نوریه و مثل معلقه
۱۰۰	تفاوت دو مکتب مشاء و اشراق
۱۰۲	فصل چهارم: صدور کثیر از واحد از دیدگاه حکماء متعالی
۱۰۳	صادر اول وجود است
۱۰۷	مراتب و اطلاقات موجود
۱۱۰	عقول طولی و عرضی
۱۱۲	اثبات مثل افلاطونی از طریق حرکت
۱۱۴	دفع اشکلات وارده بر مثل افلاطونی
۱۱۵	نکته
۱۱۷	جوهر مثالی
۱۱۹	نتیجه :
۱۲۳	فهرست منابع

مقدمه

الحمد لله رب العالمين الصلوه و السلام على اشرف انبيائه محمد و آله الطاهرين.

گفتار حاضر، پژوهشی است در باب چگونگی پیدایش کثیر از واحد در فلسفه اسلامی.

کثرت موجود در عالم امکان محسوس و غیر قابل انکار است، از سویی واجب‌الوجود که مبدأ این کثرات است واحد و بسیط است، حال با توجه به قاعده‌الواحد این سؤال مطرح است که چگونه این کثرات به واجب‌الوجود منتسب‌اند؟

در این رساله تمام تلاش بر این است که به این معضل فکری پاسخ داده شود.

در این جا سه نظریه مطرح است:

۱- نظریه حکمای مشائی که معتقدند: صادر اول از واجب‌الوجود عقل اول است و کثرت به واسطه جهات کثیر در صادر اول به مبدأ واحد مستند است.

در فصل دوم نظر فلاسفه مشائی در مورد چگونگی پیدایش کثرت به تفصیل مطرح شده است.

۲- نظریه حکمای اشراقی که معتقدند صادر اول از واجب‌الوجود نور است که امتیازش از نورالانوار بر اساس کمال و نقص است و این انوار دارای جهات مختلف هستند.

فصل سوم پایان نامه به شرح نظریات شیخ اشراق پرداخته است.

۳- نظریه ملاصدرا که صادر اول از واجب‌الوجود وجود منبسط است که در هر موجودی حضور دارد و اصل آن است.

در فصل پایانی پایان نامه، نظر ملاصدرا در مورد صادر نخستین و چگونگی کثرت در آن مطرح شده است.

کارهایی که تا کنون در این زمینه انجام گرفته است در دو گروه پایان نامه و مقاله قابل

دسته بندی هستند که به بیان بعضی از آنها می پردازیم: پایان نامه:

۱- وحدت و کثرت و مراتب وجود در فلسفه و عرفان اسلامی با تأکید بر آرای ابن سینا، ابن عربی، دوآنی و صدرالمتألهین «قاسمعلی کوچانی»

۲- صدور کثیر از واحد «علی جوکار»

۳- قاعده الواحد و ثمرات آن «علیرضا کهنسال»

مقاله:

۱- وحدت و کثرت از دیدگاه ابن سینا «محمد محمد رضایی»

۲- تشکیک بین واحد و کثیر «قاسمعلی کوچانی»

۳- نظریه علامه طباطبائی درباره چگونگی پیدایش کثیر از واحد (نظام فیض) «عین الله خادمی»

سؤال های اساسی تحقیق عبارتند از:

۱- چگونه کثرت موجود توسط عقول طولی به مبدأ واحد منتسب است؟

۲- منشأ وجود عقول عرضی چیست؟

۳- چگونه به واسطه صادر واحد بسیط، کثرت در عالم تصویر می شود؟

فرضیه های تحقیق عبارتند از:

۱- به واسطه جهات کثیر در عقول طولی کثرت موجود، به مبدأ واحد مستند است.

۲- جهات کثیر در عقول طولی مانند اشراقات و مشاهدات، منشأ وجود عقول عرضی کثیر هستند.

۳- به واسطه مراتب مختلف صادر اول واحد و اضافه آن به ماهیات کثیره، کثرت تصویر می‌شود.

این تحقیق کاربرد فلسفی دارد و در آن مشکل بسیاری از مکاتب فلسفی حل می‌شود و آن توجیه وحدت عالم است.

روش انجام تحقیق، کتابخانه‌ای، تحلیلی، عقلی است.

این پایان‌نامه شامل ۴ فصل است که فصل اول به کلیات می‌پردازد، از جمله مفهوم واحد و کثیر، اقسام واحد و کثیر، معنای بسیط و اقسام آن، مفهوم علت و معلول، علّیت در وجود است، اقسام علت، قاعده‌الواحد، و جسم علت جسم نیست و در سه فصل بعدی به بررسی سه نظریه فلسفی مشهور یعنی مشائی، اشراقی و حکمت متعالیه در باب چگونگی پیدایش کثیر از واحد پرداخته می‌شود.

به امید آن که این رساله مورد توجه اهل فضل و معرفت واقع شود.

مریم بلالی

فصل اول:

کلیات

۱-۱- واحد و کثیر

۱-۱-۱- معنای واحد و کثیر

یکی از مهم ترین مسائل فلسفه بحث از «وحدت و کثرت» است زیرا پس از اثبات اصالت وجود و اعتباری بودن ماهیت، سخن بر سر این است که: آیا حقیقت وجود، واحد است یا کثیر؟ پس باید قبل از آن مفهوم وحدت و کثرت را بدانیم.

وحدت و کثرت از نظر مفهوم غیر از وجود و ماهیت است؛ ولی از نظر مصداق وحدت عین وجود است. و از این رو، در قوت و ضعف همانند آن است. بدین معنی که هر چیزی که وجودش قوی تر باشد وحدتش نیز اقوی است. به همین دلیل ممکن است که تصور شود که در معنا و مفهوم هم یکی هستند. حال آن که این طور نیست و فقط در مصداق یکی هستند.^۱

از آن جایی که وحدت مانند وجود، از مفاهیم عام به شمار می رود، شناخت آن از طریق تعریف امکان پذیر نیست. زیرا چیزی که اعم باشد اعراف نیز هست پس تعریف آن ممکن نیست و هر گاه بخواهیم برای آن تعریفی بیاوریم با دور یا تعریف شی بنفسه مواجه می شویم پس تعریفی که برای آن آورده می شود از نوع تنبیه است.^۲

مثلاً در تعریف واحد گفته اند که واحد آن است که از جهتی که واحد است، غیرمنقسم باشد.^۳

1) ملاصدرا، محمدبن ابراهیم، الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه ج ۲، ص ۸۲ و الشواهد الربوبیه، با تعلیق جلال الدین آشتیانی، ص ۶۲.

2) دینانی، غلامحسین، قواعد کلی فلسفی، ص ۴۹۰ و طباطبائی، محمدحسین، نهاییه الحکمه ج ۱، با تعلیق محمدتقی مصباح یزدی، ص ۲۸۹.

3) طباطبائی، محمدحسین، نهاییه الحکمه ج ۱، با تعلیق محمدتقی مصباح یزدی، ص ۲۸۹ و ملاصدرا، محمدبن ابراهیم، الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه ج ۲، ص ۸۳ و آشتیانی، جلال الدین، اساس التوحید در قاعده الواحد و وحدت وجود، ص ۲۲.

این تعریف شی بنفسه است. پس تعریفی حقیقی نیست.

همچنین در تعریف دیگری که برای وحدت آورده‌اند، گفته‌اند که وحدت آن است که مبدأ حصول کثرت شود و کثرت آن است که مجتمع از وحدات باشد این یک تعریف دوری است زیرا در تعریف وحدت از کثرت استفاده شده و در تعریف کثرت، وحدت آورده‌اند. پس این نیز تعریف حقیقی نیست.^۱

از این جا معلوم می شود که وحدت از مفاهیم عام بدیهی و بی نیاز از تعریف است ولی کنه ذات آن در نهایت خفا و پنهانی است.

۲-۱-۱- اقسام واحد و کثیر

واحد بر دو قسم است: ۱- واحد حقیقی ۲- واحد غیر حقیقی

واحد حقیقی عبارت است از چیزی که در متصف گشتن به صفت واحد، نیازمند واسطه در عروض نباشد. یعنی صفت وحدت وصف خودش باشد نه وصف متعلق آن. مانند: انسان واحد.

ولی در واحد غیر حقیقی وصف واحد صفت خود آن نیست؛ بلکه صفت متعلق به آن به شمار می رود. مانند: علی و حسن در انسان بودن یکی هستند. هر واحد غیر حقیقی به یک واحد حقیقی منتهی می شود. وقتی می گوئیم علی و حسن در انسان بودن یکی هستند، در واقع وصف وحدت از آن انسان است.^۲

هر کدام از این دو قسم نیز به اقسام گوناگونی تقسیم می شوند.

واحد حقیقی یا حقه است یا غیر حقه

1) الهی قمشه ای، مهدی، حکمت الهی عام و خاص، ص ۲۰.

2) طباطبائی، محمدحسین، نه‌ایه الحکمه ج ۱، با تعلیق محمدتقی مصباح یزدی، ص ۲۹۲ و ملاصدرا

محمدبن ابراهیم، الشواهد الربوبیه، با تعلیق جلال الدین آشتیانی، ص ۶۲.

واحد حقیقی یا ذاتی است که متصف به وحدت است یا آن چه واحد است چیزی جز خود وحدت نیست. ذات عین وحدت و وحدت عین ذات است.

اولی را واحد حقیقی غیر حقه و دومی را واحد به وحدت حقه می‌نامند: که خود بر دو قسم است:

۱- واحد حقیقی حقه اصلیه ۲- واحد حقیقی حقه ظلیه که عرفا آن را وجود منبسط می‌خوانند.

واحد حقیقی غیر حقه یا واحد خصوصی است یا واحد عمومی.^۱

واحد خصوصی یا به گونه ای است که به هیچ وجه قابل قسمت نیست و یا این که قابل قسمت است.

قسم اول یا همان مفهوم وحدت و عدم انقسام است و یا غیر آن .

و اگر غیر آن باشد. یا دارای وضع (یعنی قابل اشاره حسیه) است. مانند نقطه

یا این که دارای وضع نیست. مانند موجود مجرد.

و این نیز دو قسم است ؛ یا به نوعی تعلق به ماده دارد مانند نفس و یا هیچ گونه تعلق به ماده ندارد.

قسم دوم یعنی واحدی که قابل قسمت است، گاهی واحد بالاتصال است (مانند جسم

واحد)، که وحدتش عبارت است از اتصال امتداد در جهات سه گانه و گاهی واحد بالترکیب

است مانند بدن انسان و حیوان که دارای ترکیب طبیعی است و یا معجون مرکب از داروهای

1) طباطبائی، محمدحسین، نه‌ایه الحکمه ج ۱، با تعلیق محمدتقی مصباح یزدی، ص ۲۹۲.

مختلف که در اثر ارتباط اجزاء و یا اختلاط اجزاء، به صورت موجود واحدی، مرکب از اجزای گوناگون درآمده و دارای ترکیب صناعی است.^۱

واحد عمومی یا واحد به عموم، به معنای سعه و گسترش وجودی است یا واحد به عموم مفهومی است.

و کلی مفهومی به واحد نوعی مانند انسان و واحد جنسی مانند حیوان و واحد عرضی مانند رونده و خندان تقسیم می‌شود.

واحد غیر حقیقی نیز با توجه به اختلاف جهت وحدت در آن نام‌های گوناگونی دارد وحدت اگر در کیف باشد، تشابه و اگر در کم باشد، تساوی، و در اضافه، تناسب و در وضع تطابق و توازی می‌نامند.^۲

این اقسام در حقیقت کثیرند، و به مجاز آن‌ها را واحد می‌نامند.

وجود و تحقق هر یک از اقسام یاد شده در خارج روشن است و نیاز به اثبات ندارد و همچنین واضح است که اطلاق وحدت بر اقسام گوناگون به نحو تشکیک است. و در مقابل هر نوعی از این وحدت‌ها نوعی کثرت وجود دارد.^۳

پس سزاوارتر از هر چیز به صفت واحد، واحد حقیقی و از همه سزاوارتر به صفت واحد، واحد حقیقی حقه است که هیچ‌گونه انقسامی ندارد. نه انقسام در کمیت، نه در حد و نه انقسام به قوه و فعل و نه انقسام از طریق تحلیل به ماهیت و وجود، سپس واحد حقیقی که از نظر کمیت نه به صورت بالقوه و نه به صورت بالفعل، قابل انقسام باشد و سپس واحد

(1) همان، ص ۲۹۳ و ملاصدرا، محمدبن ابراهیم، الشواهد الربوبیه، با تعلیق جلال الدین آشتیانی، ص ۶۲.

(2) طباطبائی، محمدحسین، نه‌ایه الحکمه ج ۱، با تعلیق محمدتقی مصباح یزدی، ص ۲۹۴.

(3) همان، ص ۲۹۴.

بالاتصال مانند فلک واحد و یا آب واحد و بعد از آن واحد بالاجتماع طبیعی مانند بدن انسان و حیوان.

و واحد عددی از واحد نوعی به صفت وحدت سزاوارتر است، زیرا وحدت نوعی، وحدت ذهنی است.

و واحد نوعی از واحد جنسی مانند حیوان به دلیل شدت ابهام جنس، به صفت وحدت سزاوارتر است.^۱

۲-۱- بسیط و اقسام آن

۱-۲-۱- مفهوم بسیط

بسیط به معنای چیزی است که جزء ندارد و مرکب نیست.

۲-۲-۱- اقسام بسیط:

۱- گاهی بر موجودی بسیط اطلاق می شود و منظور از آن چیزی است که به لحاظ خارج بسیط باشد یعنی جزء خارجی ندارد مانند: عقل و اعراض

۲- مراد از بسیط، چیزی است که به لحاظ تحلیل‌های عقلی بسیط باشد یعنی از ماده و صورت خارجی و نیز جنس و فصل عقلی تشکیل نشده باشد^۲ مثل: صورت‌های نوعیه

۳- بسیط‌ترین اشیاء شیئی است که نه تنها عقل آن را به جنس و فصل تحلیل نمی‌کند بلکه آن را به وجود و ماهیت نیز تحلیل نمی‌کند، یعنی مرکب از وجود و ماهیت نیست و این اطلاق منحصر به ذات واجب تعالی است.

1) ملاصدرا، محمدبن ابراهیم، *الحکمه‌المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه* ج ۲، صص ۸۵-۸۶ و

الشواهد الربوبیه، با تعلیق جلال الدین آشتیانی، ص ۶۲.

2) شیروانی، علی، *ترجمه و شرح نهاییه الحکمه* ج ۲، ص ۳۱.

بساطت به این معنی، عین وحدت حقیقی حقه است.^۱

۳-۲-۱- مراد از واحد بسیط

صدر المتألهین در کتاب اسفار در توضیح علت بسیط می‌گوید: موجودی که مبدأ و علت پیدایش موجود دیگری است، یا هستی آن به این گونه است که اصل هویت و واقعیت آن عین مبدئیت و علیت آن نسبت به اثر و معلول است. یا آن که این گونه نیست، بلکه هویت و ذات آن چیزی است و مبدئیت و علیت آن نسبت به اثر و معلول چیز دیگری است. مانند انسان وقتی می‌نویسد این کار را به تمام هویت و ذات خود انجام نمی‌دهد بلکه بعدی از ابعاد او مبدأ صدور فعل کتابت است. و همین تقریر در مورد افعال دیگر انسان نیز می‌آید. این نشانه کثرت و ترکیب در ذات انسان است و جهت و حیثیت صدور هر یک از این افعال صادر از انسان، به مقتضای قاعده سنخیت غیر از جهت و حیثیت صدور فعل دیگر است.

از این رو فرض واحد بسیط من جمیع الجهات که اصل هویت او و مبدئیت او برای آثار و افعالش یکی است و حیثیت های مختلف ندارد، با فرض صدور افعال گوناگون در عرض هم و بدون واسطه از او قابل جمع نیست.^۲

1) آشتیانی، مهدی، اساس التوحید در قاعده الواحد و وحدت وجود، صص ۴۰-۴۱ و مصباح یزدی، محمدتقی، آموزش فلسفه ج ۲، ص ۳۷۷ و شیروانی، علی، ترجمه و شرح نهاییه الحکمه ج ۲، ص ۳۱.

2) ملاصدرا، محمدبن ابراهیم، الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه ج ۲، ص ۲۰۴.

۳-۱- علت و معلول

۱-۳-۱- مفهوم علت و معلول

در فلسفه علت به دو معنی به کار می‌رود یک معنای آن عام و معنای دیگر آن خاص است. گاهی علت را به کار می‌برند و مراد از آن این است که اگر دو موجود داشته باشیم که یکی از آن‌ها در اصل وجود، به دیگری وابسته و نیازمند باشد، به طوری که اگر دیگری نباشد آن هم نخواهد بود آن وقت، آن شیء را علت و این شیء نیازمند را معلول گویند. پس اگر میان دو شیء هیچ نیاز و وابستگی نباشد، دیگر هیچ یک علت و معلول یکدیگر نیستند.

پس در اینجا اگر علت محقق نشود، معلول نیز تحقق نخواهد یافت.^۱

این اصطلاح عام علت، است که شامل علل معدّه و شروط و سایر علل ناقصه می‌شود.

این تعریف غیر از تعریفی است که در علوم طبیعی در مورد علت و معلول می‌کنند، که

می‌گویند؛ هرگاه بین دو پدیده تقارن می‌بینیم و یکی را پس از دیگری می‌بینیم اولی را علت و دومی را معلول می‌نامیم. اگر تجربه ثابت کرد که این‌ها دو شیء هستند که با وجود یکی، دیگری پشت سرش پیدا می‌شود اولی را علت و دومی را معلول می‌نامیم. این در واقع یک اصطلاح است که با اصطلاح فلاسفه متفاوت است. علت و معلول در اصطلاح فلاسفه و علت و معلول در اصطلاح علمای طبیعی اشتراک لفظی دارند. زیرا در تعریف فلاسفه سخن از دوشیء است که یکی در وجود نیازمند وجود دیگری است. به طوری که اگر اولی نباشد هستی دیگری محال است ولی در تعریف علمای طبیعی اصلاً نیازمندی در اصل هستی و محال بودن معلول به هنگام نبودن علت مطرح نیست و لذا از کجا معلوم که امر سوّمی نباشد که علت برای هر دوی این‌هاست.

ولی علت دارای اصطلاح خاصّ نیز هست.

1) طباطبائی، محمدحسین، نه‌ایه الحکمه ج ۲، با تعلیق محمدتقی مصباح یزدی، ص ۱۱.

معنای خاصّ علت عبارت است از «موجودی که برای تحقق یافتن موجود دیگر کفایت می‌کند» بنابراین اصطلاح تنها وقتی می‌توان گفت «الف» علت «ب» است که همان گونه که از عدم «الف» عدم «ب» لازم می‌آید، از وجود «الف» نیز وجود «ب» لازم آید. در حالی که بنا بر اصطلاح نخست، همین اندازه که از عدم «الف» عدم «ب» لازم آید برای علت بودن «الف» نسبت به «ب» کفایت می‌کند.

در اصطلاح اول، از وجود علت، وجود معلول لازم نمی‌آید، فقط از عدم علت، عدم معلول لازم می‌آید. ولی در این اصطلاح علاوه بر این که از عدم علت، عدم معلول لازم می‌آید، از وجود علت نیز، وجود معلول لازم می‌آید.^۱

بنابراین اصطلاح بنا به وجود آورنده و علت خانه نیست بلکه تنها معد و زمینه ساز پیدایش خانه است؛ او تنها مواد و مصالحی را که از قبل وجود داشته است را نظم و ترتیب خاصی داده است.

نکته قابل توجه در این جا، این است که معلول تنها از همان جهت وابستگی و نسبت به موجودی که وابسته به آن است «معلول» نامیده می‌شود، نه از جهت دیگر و نه نسبت به موجود دیگر.

و علت نیز از همان جهتی که معلول به آن وابسته است و نسبت به همان موجود وابسته «علت» نامیده می‌شود و نه از هر جهت و نسبت به هر موجودی .

بنابراین، باید در تعریف علت و معلول، قید حیثیت را در نظر گرفت و در تعریف آن چنین گفت: «العله امر یتوقف علیه امر آخر بما انه متوقف علیه و المعلول امر یتوقف علی امر آخر بما انه متوقف»

1) ملاصدرا، محمدبن ابراهیم، الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه ج ۲، ص ۱۲۷ و

سهروردی، شهاب‌الدین، مجموعه مصنفات، با مقدمه و تصحیح هنری کرین ج ۱، ص ۳۷۷.

مثلاً حرارت ناشی از آتش، نسبت به علت خودش که آتش است معلول است نه نسبت به علت دیگر، و آتش نیز که علت پیدایش حرارت است، از همان جهتی که منشأ پیدایش حرارت است و نسبت به همان حرارت، علت است نه از جهت دیگر و نسبت به حرارت دیگر. از این رو یک موجود معین، می تواند نسبت به یک چیز «علت» و نسبت به چیز دیگر، «معلول» باشد حتی حرارتی که معلول آتش خاصی است می تواند علت برای پیدایش آتش دیگری شود.

همین طور یک موجود می تواند علاوه بر حیثیت علیت یا معلولیت، دارای حیثیت‌های دیگری باشد که هیچ کدام عین حیثیت علیت آن نباشد. مثلاً می تواند جوهر، جسم، و... باشد.^۱

۲-۳-۱- علیت در وجود است

آیا جعل و ایجاد به وجود تعلق می‌گیرد یا به ماهیت؟ آیا موجد ذات و ماهیت معلول را ایجاد می‌کند و یا این که به ماهیت معلول، وجود می‌دهد؟ مثلاً فرض کنید که فاعلی می‌خواهد آتش ایجاد کند آیا فاعل که «نار» را جعل می‌کند به این معنی است که ماهیت نار را اعطا کرده است و آن وقت از این ماهیت، وجود انتزاع می‌شود که در این صورت وجود یک امر اعتباری می‌شود یا بالعکس فاعل، وجود نار را افاضه می‌کند؟

نظر سوّمی هم هست که جعل به «صیروت» تعلق می‌گیرد یعنی جعل نه به وجود تعلق می‌گیرد نه به ماهیت، بلکه فاعل نسبت میان ماهیت و وجود را جعل می‌کند یعنی «یجعل الماهیه موجوداً»

حقیقت آن است که جعل و ایجاد به وجود تعلق می‌گیرد نه به ماهیت و یا صیروت.

(1) مصباح یزدی، محمد تقی، آموزش فلسفه ج ۲، صص ۱۴-۱۵ و ۶۸.